

تقابل اکونومیسم و لنینیسیم انقلابی- بخش اول و دوم

...راوی

۶ اسفند ۱۳۸۹

بخش دوم

این نوشته در واقع مدتی قبل از شروع خیزشها و قیام های ستمدیدگان و زحمتکشان کشورهای عربی و شمال آفریقا و حوادث اخیر ایران تهیه شده بود که تحت تاثیر این خیزشهای پر شکوه می بایست مدتی را در انتظار می ماند. ولی در هر صورت یک بار دیگر این وقایع بخوبی نشان داد که برای تدارک انقلابات پرولتری و سوسیالیستی، سیاست و تلاش برای کسب قدرت سیاسی و بیرون آمدن از دایره محدود مبارزات صنفی و اقتصادی بعنوان طبقه ای در خود برای امر رهبری کل جامعه ستمدیدگان و زحمتکشان در راس تمام فعالیتها و مبارزات پرولتاریا و پیش آهنگانش قرار داشته و بدون معطوف و آشنا ساختن ذهن و عمل پرولتاریا با این وظیفه تاریخی، حاشیه نشینی و دنباله روی در تاریخ روندی است که همچنان تداوم پیدا میکند. به علت طولانی بودن، مقاله در دو بخش انتشار می یابد. امیدوارم که در آستانه روز جهانی کارگر امسال این نوشته کمی به درک بهتر شرایط حساس جهان و ایران و وظایفی که بر دوش همه ماست، بکند.

شرح تاریخ معاصر به سبک کمیته هماهنگی

کمیته هماهنگی در مواضع خود با خلاصه کردن یک دهه گذشته در چند فاکتور محدود نموداری ترسیم میکند که فقط خود آنها و چند تشکل قانونی و صنفی و سندیکائی کارگری میتوانند در آن خوش بدرخشند. تشکیل سندیکاهاى مستقل کارگران شرکت واحد و نیشکر هفت تپه دو شاخص و دستاورد مهمی هستند که این دوستان از آنها نام میبرند. افشای نهادهای ارتجاعی دولتی مانند "خانه کارگر و شورای اسلامی کار" که ماهیتشان از روز اول برای تمام نیروهای انقلابی روشن بود و با افشاگری های سیاسی جاندار خود آنها را از بیخ و بن از صفوف کارگران برون انداخته بودند را یکی دیگر از دست آوردهای حرکتی میدانند که گویا این دوستان از دل آن برخاسته و بیان سنتز آن هستند. برگزاری روز جهانی کارگر در دو سال اخیر نیز به افتخارات یک دهه اخیر اینان نیز افزوده شده و با شرح بگیر و ببندها، تعجب خود را از دیکتاتوری و استبداد یکی از هارترین و بیرحم ترین حکومتها و دولتهای سرمایه داری ابراز میکنند. انگار این در صورت مسئله ما تغییری حاصل کرده و باید محتوا و ماهیت مبارزه طبقاتی پرولتاریا و نیروهای انقلابی در کشورهای تحت سلطه و عقب نگاه داشته شده با تعداد نفرات دستگیر شده یا "کوچک" های اضافه شده تعیین شود! کمی آرامتر و اجازه بدهید همین تاریخ دوسال اخیر را دوره کرده و با بی میلی از صرف نظر کردن نقد تاریخ گذشته دورتر به این دو سال گذشته که هنوز در حافظه هاست، کمی دقیقتر بپردازیم. البته همین جا قابل ذکر است که برخی با حمله به نهادهای ارتجاعی دست ساز دولتی در گام اول ظاهراً برای خود اعتباری جمع کرده و با بیرون انداختن این نهادهای دولتی از جایگاه راستی در جنبش کارگری که برخی از ژورنال نویسان به اصطلاح "سوسیالیست" برای آنها رزرو کرده بودند، تقدیر ما را برمی انگیزند. اما متأسفانه بلافاصله خود با پر کردن این خلأ و نشستن در همان جایگاه راست خالی شده تمام اعتبارات کسب شده را به باخت داده و ما تازه متوجه میشویم که مسئله یک دهه مبارزه قهرمانانه با این نهادهای دولتی ارتجاعی در واقع بر سر تصاحب این جایگاه در جنبش کارگری بوده است! اما ببینیم بیانیه در ارتباط با حوادث اخیر در روند دوسال گذشته چه میگوید؟

در همین جا اول باید پرسید که چرا به این سهولت از روند حوادث و رویدادهای مهمی پریده میشود که در تاریخ سیاسی بعد از انقلاب یکی از گرهگاه های سرنوشت ساز سه دهه اخیر ایران و جهان بوده است؟! یعنی زمانی که تضادهای حل نشدنی گوناگون جهانی و داخلی همزمان تقاطع پیدا کرده و منفجر شدند. گرچه این انفجار همه پتانسیل این انبار بزرگ دینامیت را مصرف نکرد ولی آتش آن

هنوز خاموش نشده و میتواند هر لحظه دوباره گر بگیرد. تاریخ کوتاهی قبل از انتخابات سال ۸۸ که مراسم اول ماه می در آن برگزار شد و مباحثات زیادی را حول آن رقم زد، شروع خوبی برای ارجاع ماست و گفتنی های بسیاری برای این آغاز دوباره دارد. اما گویا این دوستان علاقه چندانی به این بخش از تاریخ زنده جنبش کارگری و عمومی مردم ایران ندارند و مایل نیستند بطور روشنی در این باب سخن رانده شود. ولی خب چه میشود کرد که در هر جنبشی نیروهائی نیز هستند که در مقابل "واقعیت های سرسخت موجود" سر تسلیم فرود نیاورده و وظایف اصلی و "مهم" خود را بعنوان پیشروان آگاه طبقه کارگر فراموش نکرده اند!

سخن از «خیال پردازی» است که بارها تلاش کردند حول برگزاری مراسم روز جهانی کارگر ۸۸ و همچنین ۸۹ توجه طبقه کارگر و پیشروان آن را به شرایط حساسی که جهان و ایران در آن قرار داشت و چشم اندازهای نوید بخشی را سوسو میکرد آگاه ساخته و آنان را از چهار چوبهای خواست های رفرمیستی و اقتصادی به دایره سیاست کشانده و هم تراز اوضاع عمومی جامعه و جهان بحران زده کنند. همان نیروهای است که از کرنش در مقابل دولت سرمایه داری و "عوامل ریز و درشت آن" و تبدیل "یک کوپک به یک روبل" کارگران بیزاری نشان داده و فریاد میزدند که در این شرایط بحرانی "قطار انقلاب منتظر ما نمی ماند". از آنجا که ذهنیت محدود فعالیت علنی- قانونی و رفرمیستی قادر به درک شرایط و اوضاع ملتبه جامعه جهانی و ایران نبود، حتی تصور اوضاعی را نمی کرد که جامعه و مردم جان به لب رسیده با خیزش های حق طلبانه خود لرزه به تن کل حکومت و جامعه سرمایه داری جهانی انداخته و با عیان سازی اوج ناتوانی «رهبران عملی» طبقه کارگر، سیلی محکم دیگری به گوش آنان بنوازند. در آن مقطع حساس آنچنان مغرورانه اتهام "ماجرای" را بذل و بخشش میکردند که نمونه هائی از آن را ما هنوز با کمال ناباوری بعد از تجربه روند دو سال گذشته و این تحولات تاریخی بعد از جریان انتخابات هنوز از اینان می شنویم و با همان سماجت مشغول فراکنی و منزوی کردن این نیروها در جنبش کارگری هستند. چنین به نظر میرسد که این دوستان حاضر به درس گیری از تاریخ نیستند و این بخش از تاریخ زنده و معاصر را حتی از خاطره کوتاه خود هم پاک کرده اند! طیف و بطور کل مجموعه ای از دیدگاه های رفرمیستی و پاسیویستی در جنبش کارگری که حتی بعد از چندین ماه از شروع خیزشهای مردمی و رادیکال شدن روند مبارزات خود انگیخته و خودبخودی مردم آنچنان در گنجی سیلی تاریخ بسر میبرد که قادر به هیچ عکس العملی در آن شرایط نبوده و در حالی که ما شاهد مبارزات هرروزه خونبار مردم بودیم اینان هنوز برای حق اعتصاب و اجازه برگزاری مراسم روز جهانی کارگر اطلاعیه صادر می کردند. بعد از گذشت حدود دو سال از این تحولات ما هنوز همانطور که می بینید، باید در رابطه با این طیف همان هشدارهای سابق را داده و به مسائلی بپردازیم که مردم در حرکت های خود بخودی هم از آنها گذر کرده اند.

فرصت سوخته شده بسیار مناسبی که در حول برگزاری روز جهانی کارگر ۸۸ یک ماه قبل از شروع روند حوادث خرداد می توانست امید بزرگی را دل مردم زنده کرده و طبقه کارگر ایران را بعنوان تکیه گاه محکم و استواری برای حق طلبی های کل ستمدیدگان جامعه ما تبدیل کند. این فرصت با بی حسی که ناشی از عدم درک شرایط حساس آندوره بود اما رژیم بخوبی آن را احساس کرده بود، با رهبری شاخصهای تاریخ یک دهه اخیر جنبش کارگری آغاز نشده مانند سال بعدش (۸۹) بلا استفاده به هدر رفت و خفه شد و با وجود ضربات زیادی هیچ تاثیری در روند جامعه نگذاشت. تاثیری که می بایست از یک پروسه تدارک طولانی تر از تلاش برای برگزاری فرمالیته یک تجمع چند ساعته وارد معادلات جامعه میشد و در آن ارتباط واقعی گرفتن با کارگران و زحمتکشان جامعه و توضیح و تشریح منافع واقعی آنان یعنی انقلاب و پیوند با بقیه جنبشهای مردمی در روند فعالیت برای تدارک مراسم، خودهدف قرار میداشت. این دوستان نمی تواند خود را در پشت آمار دستگیر شدگان این مراسم پنهان کنند و به این سادگی از آن بگذرند. شاید این دوستان به گمان خود با استناد به سرکوب و فشار و دستگیری فعالین کارگری توسط این رژیم ضد بشری ماهیت فعالیتهای خود را نتیجه میگیرند؟ در پاسخ باید گفت که اگر این ملاک می بود پس بسیاری از فعالین "جنبش سبز" و یا جنبشهای دانشجویی و زنان (بطور مشخص مثلاً فعالین دفتر تحکیم و کمپین یک میلیون امضاء) و روشنفکران و وکلای لیبرال ووو که در زندانهای رژیم تحت بدترین شکنجه ها و فشارها قرار گرفته و میگیرند از انقلابی ترین نیروها و جریانات جامعه بوده که تبلور آگاهی طبقاتی سوسیالیستی هستند! بزعم این دوستان سال ۸۸ به این راحتی تمام شد و این خلاصه تفسیر آنان است:

«به این ترتیب در شرایطی که رویدادها و بحران سیاسی پس از انتخابات ریاست جمهوری، فضای عمومی جامعه را بیش از پیش در اختناق و سرکوب فرو می برد، طبقه کارگر سال ۸۸ را به پایان رساند.»

یکی از پربارترین سالهای بعد از انقلاب در یک خط و نیم خلاصه شده و در صندوق های کمک مالی برای فراموشی خرد جمعی، فقل و زنجیر میخورد. نه تنها این بلکه در همین چند جمله هم طلب کار مردم ستمدیده ای میشوند که با خیزشهای حق طلبانه خود باعث ایجاد "شرایط" و "رویدادها و بحران سیاسی" شده اند که «**فضای عمومی جامعه را بیش از پیش در اختناق و سرکوب فرو می برد!**» فضای آشوب انگیزی که رهبران عملی جنبش کارگری خود سوگند بیگانگی با آن را خورده و هر گونه ارتباطی با آن را یک اتهام واهی و دورغ دستگاه امنیتی رژیم معرفی میکنند. این شاید صادقانه ترین و درست ترین بندی است که کمیته هماهنگی در مواضع خود اعلان کرده و من هم در این رابطه با آنها موافق هستم. این دوستان از چه چیزی اینگونه منقلب شده اند؟ نگاه دقیقتری به این چند جمله کرده و بقول رفیق عزیزی گسترش مفهوم میدهم. به عقیده من یکی از دلایل این بی تفاوتی و بی حسی عامدانه، در این نکته نهفته شده است که جنبش و خیزشهای دو سال اخیر مردم که اوج و شدت خود را در سال ۸۸ و بخصوص حوادث روز عاشورا داشت و برخی هنوز به جرم شرکت در آن با وحشیانه ترین شکل بدار کشیده میشوند، پس آهنگی این دیدگاه اکنومیمیستی را که در مقایسه با استانداردهای جهانی خود هم نیز عقب مانده ترند، به طور مشهودی نمودار ساخت و نشان داد که اینان نه تنها قادر نیستند که جنبشهای خود انگیزته و خود بخودی ستمدیدگان و زحمتکشان جامعه را به شاهراه سیاست و انقلاب بکشاند بلکه از دنباله روی از آن هم که از ویژگی های این بینش فرمیمیستی است عاجز هستند و این جنبشهای خودبخودی و خواستهای برآمده از آن هم از آنان پیشاهنگ ترند. نکته دیگر سر پوش گذاشتن بر **علل عدم حضور کارگران بعنوان یک طبقه** در این خیزشها اعتراضی بود که طیف گسترده ای از این دیدگاه بیش از دو دهه ادعای رهبری عملی آن را یدک میکشند. پوششی برای عدم پاسخگویی به فعالیتهایی که مهمترین وظایف «رهبران عملی» آن "صندوق حمایت مالی" از پیشروان کارگری در چانه زنی های اقتصادی برای شرایط مناسب تر فروش نیروی کار تعریف شده است. پوششی برای عدم پاسخگویی به این سوال که چرا بعد از گذشت بیش از دو دهه از ادعای غیومت رهبری طبقه کارگر، ما هنوز شاهد این اوضاع اسفناک و عقب افتاده طبقه در ارتباط با سرنوشت واقعی خود و جامعه هستیم؟ نکته دیگر تخطئه و خاموش سازی آن نیروهای "ماجراجو"ی است که در نقطه مقابل این بینش تسلیم طلبانه ایستاده اند و میخواهند که طبقه کارگر را با حمایت و اتکا به حزب پیشاهنگش به وظایف تاریخی خود یعنی رهبری انقلابات سیاسی و اجتماعی جهان امروز آگاه ساخته تا بر این مبنا و افق در تشکلات خود سازمان یابی و سازماندهی شوند. نیروهائی که جایگزینی و نشانند تردیونینسم را به جای سوسیالیسم علمی برخلاف مصالح و منافع واقعی طبقه و جامعه میداند و نقش عنصر آگاهی و آگاه را هر چه پر رنگتر برای آنها ترسیم میکند.

همه اکنومیمیستها الزماً منکر سیاست نیستند، ولی سیاست داریم تا سیاست! سیاست اکنومیمیستی ارزشی برای شعور سیاسی و اجتماعی پرولتاریا قائل نیست و او را شایسته فرا گرفتن دانش طبقاتی و سوسیالیستی نمیداند. انسانهای محروم از خود بیگانه شده و تحت سلطه طبقاتی که طبقاً عقب نگاه داشته شده و نمیتواند تا انقلاب موعود و فروپاشی خودبخودی جامعه سرمایه داری از دایره از خود بیگانگی بیرون آمده و طبقاً تا آن زمان باید در محدوده خواستهای حسی و عینی اولیه خود باقی بماند! بنابراین باور مبارزه برای ابتدائی ترین خواستهای بورژوائی تمام شایستگی ها و پتانسیل بالقوه طبقه از خود بیگانه شده کارگر در شرایط موجود بوده و این حداکثری است که میتواند اراده بدهد. پس کاجی بهتر از هیچ چی! اینگونه به جای کشاندن طبقه به دنبال سیاستهای پیشروان آگاهش، خود به دنبال جریانات خود انگیزته و خودبخودی کارگران افتاده و سطح توقعات پیش آهنگان تا عقب افتاده ترین لایه های پرولتاریا تقلیل می یابد. بنیان کار در "استقلال تشکیلاتی و طبقاتی" پرولتاریا در واقع از سیاست و فلسفه و آگاهی و سوسیالیسم علمی که از منظر اینان خارج از توانائی های آموزشی او بوده، گذارده میشود و **اتکا کارگران فقط به نیروی خود** در تعریف اینان چیزی بیش از دوری و پرهیز پرولتاریا از علم رهائی بخش کمونیسیم و عنصر آگاهی و آگاه معنا نمی دهد. البته بخشی از احزاب "کمونیستی" هستند که با وجود اعتقاد به نقش حزب کمونیست در روند انقلابات پرولتاری، هنگام تشریح وظایف خود آنها را تا حد وظایف تشکیلات مستقل و صنفی- سندیکائی طبقه کارگر تقلیل داده و به ستاد فرماندهی اقتصادی طبقه کارگر تبدیل میکنند. این نیز یکی دیگر جلوه های تاثیرات اکنومیمیسم بر جنبش کمونیستی و کارگری است که بخصوص تحت تاثیر یاس و ناامیدی که بعد از فروپاشی ساختمان سوسیالیسم در چین حاکم شد دامنه ای خود را به احزاب و نیروهای کمونیستی انقلابی هم کشاند و تاثیرات مخرب تری را بر جا گذاشت.

سال ۸۸ با چند جمله بسر آمد و گزارش اوضاع و احوال "طبقه کارگر" در سال ۸۹ به شکل نیروی در خود و برای خود بدور از تحولات جهانی و افت و خیزهای کل جامعه و عموم مردم آغاز میشود که خود گواه دیگری از اکونومیسم بدخیم است. بیش محدود غیر علمی از شرایط موجودی طبقات در جامعه و روابط تنگتنگی که با هم داشته، بر هم تاثیر گذاشته و تاثیر می پذیرند. گزارش ژورنالی این اعتصاب و آن گردهمایی اقتصادی کارگران در اینجا و آنجا و مقاومت در برابر این و یا آن سرمایه دار بد طینت. همین محدودیت و درک غیر علمی در اشاره کوتاه آنان از "روند انباشت سرمایه در ایران برای کسب هر چه بیشتر سود" بدون در نظر گرفتن روند جهانی این انباشت ولایه بندیهای آن که در نهایت پایگاه های خود را در کشورهای امپریالیستی یافته و از کانالهای بانک جهانی و صندوق بین المللی پول و بازار تجارت جهانی دیکته شده و میشود نیز قابل مشاهده است. محدودیتی که از تحلیل طبقاتی این سرمایه داران بد طینت بعنوان یک طبقه سر باز زده و حاضر نیست از دولت سرمایه داری که تیلور منسجمترین و عمده ترین شکل نهاد نظم طبقاتی است، نامی ببرد. با به انحراف بردن اذهان طبقه کارگر به مبارزه با این کارفرما و یا آن سرمایه دار نقش دولت و نهاد اصلی این طبقه را نادیده گرفته و از چشم کارگران پنهان میسازد. چرا از دولت بعنوان منسجمترین نهاد ضد کارگری که در حکومتهای سرمایه داری بورکراتیک در واقع تنها نهاد و نماینده این طبقه است که عنان کنترل محدودده گسترش آن را در دست داشته و بر هرم اعمال قدرت و دیکتاتوری آن نشسته است، سخنی گفته نمیشود؟ دولت جمهوری اسلامی خود بزرگترین و عمده ترین کارفرما، مالک و سرمایه دار، تاجر و بازرگان و زمیندار است که تقریباً تمام نبض اقتصاد جامعه را در اختیار خود داشته و در دستگاههای و نهادهای خود ادغام و متمرکز کرده است. شکل بوروکراتیک این دولت آنچنان تمرکز یافته است که حتی مجالی به برداران هم طبقه لیبرال وطنی خود برای شرکت در این تراج و به یغما بردن ثروتها و ثمره کار زحمتکشان نداده و با خانه نشین کردن اجباری آنان از وحشت زندان و شکنجه و اعدام، عطای لیبرالیسم و رقابت آزاد سرمایه داری را به لقایش بخشیده اند. چرا از تعلیم و تربیت و آموزش کارگران نسبت به این شکل اصلی اعمال دیکتاتوری طبقه سرمایه داران و ارگان تنظیم کننده اش در جامعه طفره رفته و با کلی گویی مبارزات طبقاتی کارگران را در محدوده مبارزه با چند کارفرما و سرمایه دار محلی محدود میکنند؟ شاید این توان مبارزات علنی این تشکیلات و «رهبران عملی» آن باشد. ولی خب لطف کرده و آن را به نام آگاهی طبقاتی و جنبش سوسیالیستی معرفی نکنید و این دانش و علم رهائی را تا سطح تردیونیونیسم و خواستهای بورژوائی طبقه کارگر یعنی همانجا که شما بنا به الزام کار علنی و امکان پذیر در چارچوب قوانین دولتی ایستاده اید، تنزل ندهید.

به قول لنین: «اصولاً اعضای این محفل یک نفر رهبر ایدال را غالباً در نظر خود طوری تصور میکنند که به مراتب بیشتر شبیه به یک منشی تردیونیون است تا به یک سوسیالیست و پیشوای سیاسی. زیرا مثلاً منشی هر تردیونیون انگلیسی همیشه به کارگران کمک میکند تا به مبارزه اقتصادی بپردازد، وضعیت فابریک ها را افشا مینماید، غیر عادلانه بودن قوانین و اقداماتی را که مخل آزادی اعتصابات و آزادی تعیین پست نخبهانی (برای اینکه به عموم اخطار کن که در این کارخانه اعتصاب است) است، توضیح میدهد، مغرض بودن مأمور حکمیت را که خود منتسب به طبقات بورژوازی ملت است نشان میدهد و غیره و غیره، خلاصه کلام هر منشی تردیونیونی به "مبارزه اقتصادی علیه کارفرمایان و حکومت" کمک مینماید.» ۱

اهداف و وظایفی را که کمیته هماهنگی برای خود در نظر گرفته است از چهارچوبها بورژوائی فراتر نمی رود و تمام آن چیزی را که اینان در نوشته خود به نام «خواست ها و همبستگی طبقاتی و اهداف نهائی» فرموله کرده اند، بیان روشنی از این نارسائی هاست.

پیش آهنگی- رهبری یا دنباله روی؟

این دوستان با تکرار شعارهای لیبرالی و منزوی کردن این طبقه اجتماعی هم از منافع واقعی خود، هم از پیشروان و پیش آهنگان طبقاتی اش و هم از دیگر طبقات و قشرهای ستمدیده جامعه تجسمی را القا میدهند که در آن کارگران باید برای یک لقمه نان تن به هر سرنوشتی به غیر از سرنوشت حقیقی خود بدهند. شعارها و خواستهای جمعبندی شده ای که در حداکثر خود مدار بسته و تکراری را نمودار میکنند که حتی با بدست آوردن آنها هم هرگز طبقه قادر نخواهد بود از محدوده این دایره تنگ بیرون آمده و با افقهای واقعی طبقه خود و توده های ستمدیده و زحمتکش که چیزی به جز انقلاب معنا نمیدهد، همراه سازد. علاوه بر اینکه اگر طبقه «فقط به اتکا نیروی خود» قادر به تغییر اوضاع بود پس چرا کارگران و پیشروان دلسوزش بطور مشخص بعد از گذشت سه دهه هنوز برای

مراسم روز جهان اش نمیتواند چند صد نفر را برای برگزاری علنی یا علنی-قانونی «غیر امنیتی و بدون تشویش اذهان عمومی» حول خود جمع کرده تا جایی که مجبور میشود مانند مراسم سال ۸۹ در زیر چتر گردهمایی های سبز خودی نشان داده و به بزرگنمایی های غیر واقعی دست زند؟ اینان که تجربیات عملی خودمان است، ولی یک تجربه جهانی را به ما در تاریخ نشان دهید که کارگران به اتکای خود و تشکیلات صنفی و اقتصادی و سندیکائی موفق به کسب قدرت و تشکیل دولت پرولتاریا شده اند؟ البته لطفاً ما را از گوشزد تجربیات لولاها و لخ و الساه و اتحادیه های ضد کارگری کشورهای امپریالیستی برحذر دارید.

سوالاتی مشخصی در راه انقلاب موجود بوده که در پناه روشن سازی آنها کارگران میتوانند در ابعاد وسیعی به شکل یک طبقه بر روند حوادث تاثیر گذاشته و با استفاده و به کار گیری تمام اشکال و جنبه های ذهنی و مادی مبارزاتی اش خود و توده های مردم را حول برنامه و سیاستهای متحد کند. سوالاتی که بر مبنای تجارب انقلابات سوسیالیستی باید با درک و شناخت درست و معتبری از این طبقه اجتماعی در جهان امروز سرمایه داری امپریالیستی همراه بوده و نقش وی را فراتر از مبارزات اقتصادی درون ساختاری حکومتی مطلقه و دولتهای سرمایه داری کشورهای تحت سلطه تعریف کند و از مقایسه های غیر واقعی با "وضع طبقه کارگر در انگلستان" در اوسط قرن نوزدهم (۱۸۴۵) وظایف عاجل امروز طبقه را در کشورهای فاشیستی مآبی مانند جمهوری اسلامی نتیجه نگیرد. انگلس چهار دهه بعد از انتشار این تحلیل حق داشت اگر عنوان میکند که "حال که این اثر جوانی را مرور میکنم در می یابم که به هیچ وجه نباید شرمگین باشم"، ولی بعد از گذشت تقریباً ۱۶۰ سال از آن تاریخ و روند تکاملی که نظام سرمایه داری و بعد سرمایه داری امپریالیستی تا به امروز پشت سر گذاشت، واقعاً جای شرمگینی دارد که اگر ما با این مقایسه های غلط از دو دوره و مرحله متفاوت تاریخی، وظایف امروز خود و طبقه را در راستای انقلاب بخصوص در کشورهای تحت ستم و سلطه امپریالیسم نتیجه بگیریم. مسائلی که از نقش عنصر آگاه و آگاهی و رهبری در روند انقلابات پرولتاری با الهام از تجربیات سه انقلاب گذشته و آموزشهای لنینیستی تحلیل کرده و به تعریف روند چگونگی این رهبری می پردازد، یافتن راه هائی برای پیوند عنصر آگاه و آگاهی با توده های گسترده کارگر ملل تحت سلطه که خودبخودی نه دارای این سطح از درک و آگاهی اند و نه ذاتاً سوسیالیست هستند، نقش تشکیلات مستقل کارگری بعنوان جزئی از فرایند کلی پرولتاریا برای تغییر وضع موجود در این کشورها و یکی از کانالهای انتقال و آموزش آگاهی طبقاتی سوسیالیستی، توضیح نقش جنبش کارگری در ارتباط با جنبش عمومی مردم و وظایفی که طبقه کارگر در برابر آن دارد، تشریح نقش سرمایه داری جهانی و دولتهای ارتجاعی بومی و تمام نهادها و سازمانها و ساختارهای آنها در روند امروز انباشت جهانی سرمایه و سرکوب انقلاب، توضیح نقش حزب و نیروهای کمونیست در پروسه تدارک انقلابات پرولتاری و دوران گذار و در نهایت بطور مشخص تحلیل وضعیت نظام سرمایه داری جهانی بعد از بیش از سه دهه حاکمیت نئولیبرالیستی در شرایط کنونی و چشم اندازهای آتی آن ووو.

البته که این دوستان با پند و اندرزهای خوبی که «نه از بالا» ست و نه از بیرون و بنا به آنچه که از این اعلان مواضع پیداست از سمت چپ قضیه هم نیست، به کارگران توصیه میکنند که برای برداشتن قدم های «جدی و بلندتری» در راه اتحاد طبقاتی برای رسیدن به «مطالبات و اهداف نهایی و طبقاتی شان» که باز به اتکا به تجربه «حمایت مالی کارگران از اعضای زندانی هیئت مدیره سندیکای نیشکر هفت تپه» که «مهمترین حرکتی بود که در سال ۸۸ در این رابطه اهمیت داشت» اقدام کرده و در نهایت از منظر خود راه حل و پاسخ کلی را اینگونه مطرح میکنند:

« این اقدام، همچنین بیانگر این واقعیت بود که کارگران می توانند صرفاً به نیروی طبقاتی خود متکی بوده و نیاز به حمایت هیچ یک از تشکل ها و نهاد های فریب کار و وابسته ای، که فقط و فقط به دنبال اهداف و منافع ضدکارگری و طبقاتی خود می باشند، نداشته باشد» تاکیدات از من

در تکمیل این روند کمیته هماهنگی پا را فراتر گذاشته و با جراحی رادیکال تجارب جهانی جنبش کارگری، خیال خود و طبقه کارگر را از شر نیروهای و احزاب انقلابی کمونیست خلاصی داده و آب پاکی روی دستان همه این نابخردان ذهن گرا می ریزد:

«در مقابل افراد و به اصطلاح فعالین و جریاناتی هم در این جنبش بوده و هستند که کاری جز انگ زدن و نثار انواع تهمت ها و توهین ها به فعالین یاد شده ندارند و تنها از این طریق در صدد کسب هویت برای خود و گرایش مورد نظر خود هستند. کسانی که استفاده از تخیلات و پیش فرض های بغایت ذهنی و آسمانی خود را جایگزین واقعیت های سرسخت موجود نموده و به جای، نقد

اصولی مواضع و عملکرد های فعالین و دلسوختگان جنبش کارگری و تشکل های مورد نظر آنان - از جمله " کمیته هماهنگی برای کمک به ایجاد تشکل های کارگری" صرفاً به غوغاسالاری و پرتاب تهمت و افترا مشغول بوده و در صددند تا از این طریق به کسب و کار خویش رونق دهند.» تاکیدات از من

اینجا ما از طرفی با در ماندگی اکونومیستی روبرو هستیم که عملاً گردن به جریانات خود بخودی نهاده و با کرنش در برابر « واقعیت های سرسخت موجود» از «بی انصافان» جنبش کمونیستی و سوسیالیست های انقلابی نیز با اصرار میخوانند که تا:

« تحلیل ها و ارزیابی های خود را متناسب با این سطح از جنبش ، تعیین و تنظیم کنند و در همراهی و هماهنگی با جنبش جاری و مبارزات واقعی و حی و حاضر این طبقه ، برای متشکل شدن و ارتقاء آن ، تلاش و کوشش نمایند» تاکید از من

سطحی از «واقعیات سخت موجود» و عقب افتادگی که خود کمیته هماهنگی برای توضیح آن به هر دلیل و مستمسکی متوسل شده تا آنجا که در نهایت بی عملی عموم مردم ستمدیده جامعه را به خاطر عدم «فشار از پائین» برای دمکراتیزه شدن جامعه و سوق دادن آن به طرف دموکراسی در برابر حکومت مطلقه، باعث و بانی آن میبیند. توجیه هایی که گناه پاسیوسیم خود را بعنوان پیش آهنگان به گردن توده های ستمدیده که دیوارشان از همه کوتاه تر است انداخته و قضیه را کاملاً برعکس جلوه میدهد. نگاهی مکانیکی که تسریع یا کندی اتحاد تشکیلاتی طبقه کارگر را وابسته به حرکت های خودرو و خود بخودی مردم میبیند و فراموش میکند که خود **طبقه کارگر و پیشروانش بعنوان یکی از بزرگترین و محروم ترین نیروهای تشکیل دهنده جامعه در قلب این فشار از پائین نشسته است.** بهانه ای که نقش تاریخی و محوری پرولتاریا را در جامعه سرمایه داری به مثابه **اهرم این «فشار های از پائین»** برای تسریع این روند با هدایت و رهبری نیروهای آگاه و عنصر آگاهی که از بیرون روابط روزمره اش با سرمایه و سرمایه دار وارد معادلات آنان میشود، از کل معادلات خارج میسازد. آنان فراموش میکنند که این «واقعیات سرسخت موجود» وجه مشترک تمام جوامعی مانند ماست که تحت حکومت های مطلقه نه فقط کارگران را از ابتدائی ترین حقوق آنان محروم میکند بلکه این نیز شامل عموم ستمدیدگان جامعه میشود. ولی مگر این شرایط دلیلی برای لنین بود که در برابر آنچه که موجود بوده سر تعظیم فرود آورد و عنصر آگاهی و آگاه را به مثابه راهنمای عمل انقلابی در همان زندان محدودیت های واقعیات موجود گرفتار کند و با دنباله روی از آن نقش خود و حزب پیشاهنگ طبقه کارگر را تا نقش روشنفکران لیبرال بی مایه و "پس آهنگ" نهضت تنزل دهد؟ در عین حال ما شاهد از خود شیفتگی های خودپسندانه ای هستیم که خیال میکنند در مرکز ثقل جنبش کارگری ایستاده اند و نیروهای کمونیست و نمایندگان واقعی پرولتاریا فقط با تائید صلاحیت ایشان اجازه سخن گفتن با طبقه را دارند! شاید این دوستان بر این باور هستند که با لیبرالی کردن و زدن سر و ته منافع واقعی کارگران به مفهوم یک **طبقه** که در پس دیدن واقعیات سرسخت موجود فرموله میشود میتوان که بخش بزرگتری از پرولتاریا را حول این خواستها متحد نمود! پاسخ این توهم نیز هم در تجربیات جهانی مبارزات طبقاتی پرولتاریا و هم در تاریخ سه دهه گذشته جنبش کارگری ایران داده شده است و دیدن اوضاع کنونی طبقه و جنبش و جایی که در این شرایط حساس و سرنوشت ساز جهانی ایستاده خود بهترین منبع درس گیری برای گسست از این باور خطاست. روند منزوی شدن "رهبری سبز" در میان مردم که در آغاز تحولات دوسال اخیر تا کنون شاهد بودیم نیز یکی دیگر از درسهای تحولات دوساله گذشته بود که باید این دوستان بهتر با دلایل آن خود را درگیر کنند. رهبری که با ارائه خواستهای رفرمیستی و دورن ساختاری خود حتی دیگر در میان هواداران مومن خود هم پایگاهی نداشته و مردم دیگر برای آنها تره هم خرد نمیکند.

بگذارید از پس این مواضع که بسیار متواضعانه فرموله میشوند، «اهداف نهائی» این دوستان را روشنتر ارزیابی کرده و به مقوله رهبری بپردازیم. سوال اینجاست که وقتی نیروی یا تشکلی نقش پیشروئی و پیش آهنگی را در جنبش یا حرکتی برای خود قائل میشود، این به چه معناست؟ یعنی نقش "رهبری عملی" که کمیته هماهنگی بدان مفتخر بوده و بعنوان راهنما و سنگ محک سنجش دیگران در جنبش کارگری مطرح میکنند. پیشاهنگی و پیشروئی در هر حرکت و جنبشی خود بخود اشاره به مسئله رهبری آن حرکت یا جنبش دارد و به تعریف چگونگی کمی و کیفی این مقوله میپردازد. یعنی وقتی نیرو یا تشکل یا اپوزیسیونی خود را پیشرو و پیشاهنگ جنبشی معرفی میکند، طبیعتاً و خودکار سخن از رهبری این جنبش است و بدون در نظر گرفتن تواضع های عوام پسند، **داعیه** رهبری دارد. حال اینکه این نیرو به چه نسبتی قادر به انجام وظایف خود بوده و تا چه اندازه در شکل عملی قادر به ایفای این نقش

بوده، امری است که به مقیاس و میزان تاثیر گذاری این نیرو بستگی دارد. بر این اساس ببینیم که این «رهبران عملی» جنبش کارگر چگونه می خواهند «چشم اندازها» و «افق روشنی» را بر اساس داده‌های موجود، برای این جنبش ترسیم نمایند؟

پس معلوم شد که این تکرارهای بی محتوای **اتکای کارگران فقط به نیروی خود**، بهانه‌ای بیش نیست که بزعم این «رهبران عملی» جنبش کارگری در واقع در راستای حذف یا منزوی کردن نیروهای انقلابی صورت گرفته تا اکنون میسر عریان با خیالی آسوده در بازار کار سرمایه داری بر سر قیمت کالای نیروی کار پرولتاریا به نمایندگی از آنها به چانه زنی بپردازد. اینجا اساسی که خود بارها تکرار میکنند به یکباره کنار گذارده میشود تا کارگرانی که برای این چانه زنی ها بقول لنین به هیچ پیشاهنگ و پس آهنگی نیاز نداشته و ندارد این بار بدون اتکا به نیروی خود وظیفه و مسئولیت آن را بعهده دلسوختگان پیشرو و «رهبران عملی» بسپارد! عجب چشم انداز و افق روشنی را کمیته‌ها هماهنگی برای پیش آهنگی و رهبری ترسیم میکنند! در حقیقت مشکل و سر سخن کمیته‌ها هماهنگی بر سر رهبری از بیرون یا درون نیست بلکه مشکل اینان بر سر **مضمون و محتوای این رهبری** است. بنابراین پیشاهنگی و رهبری رابطه مستقیمی با اهداف، چشم اندازها و افق‌ها داشته و در این رابطه من با این دوستان کاملاً هم عقیده هستم و اضافه میکنم که در برابر ترسیم این اهداف و چشم اندازهای رهبری، ما با دو پاسخ روبرو هستیم. **انقلاب و تغییر یا رفرم و رفرمیسم!**

دقیقاً بر مبنای این دو چشم انداز و افق محتوا و چارچوبهای این رهبری نیز مشخص شده و الزاماً نحوه فعالیت‌های این نیروها در راه برآورده ساختن و رسیدن با اهداف تعیین شده، شکل و سازماندهی می یابد. پاسخ اینکه کمیته‌ها هماهنگی کدام راه را انتخاب کرده و به کارگران و دیگر فعالین جنبش کارگری هم پیشنهاد میدهند تا «تحلیل‌ها و ارزیابی‌های خود را متناسب با این سطح از جنبش، تعیین و تنظیم کنند و در همراهی و هماهنگی با جنبش جاری و مبارزات واقعی و حی و حاضر این طبقه، برای متشکل شدن و ارتقاء آن، تلاش و کوشش نمایند» دیگر نباید چندان دشوار باشد. این پاسخ روشن و تشریح چشم اندازهای و افق‌های این دوستان صد در صد کارگری است! اذهان رفرمیستی مدتهای زیادی است که انقلاب را از خاطر و یاد خود پاک کرده است و قادر نیست نه در خود و نه در طبقه کارگر و نه در عموم ستم‌دیدگان جامعه این پتانسیل بالقوه را تشخیص داده و آن را در راه اهداف نهایی و افق‌های تغییر، به نیروی بالفعل تبدیل سازد. آخر کجا دیده شده که از درون جریاناتی که مهمترین هدف خود را در حداکثر آن مبارزه و تلاش برای شکل گیری تشکلات مستقل علنی یا علنی- قانونی کارگران تعریف میکنند، انقلاب و سرنوشتی دولت سرمایه داری و برقراری دولت دیکتاتوری پرولتاریا حاصل شده باشد؟ آیا تاکنون دیده اید که یک جنبش، یک حرکت و یک انقلاب بوسیله پسران و پس آهنگانش به پیروزی رسیده و توانسته است دست به تغییر انقلابی وضعیت موجود بزند؟

طبیعی است که بر بستر این ذهنیت و چشم انداز نیز آن ساختارهای رفرمیستی بیرون زده و عمل و پراتیک باید لباس عقب افتادگی تنوریکی به تن کند. طبیعی است که به دنبال آن، تنوری نیز باید لباس ساختارهای بوجود آمده از ذهنیت خود را برای باز تولید دوباره به تن کرده و خود را با ساختار و پراتیک محدود گرانی همساز و هم سطح کند.

"به عقیده من جهان سرمایه داری امپریالیستی بعد از دوره ای که از اواسط دهه ۷۰ آغاز شد و با این بحران آخری بازنشسته یا باز خرید شد، در حال پوست اندازی جدیدی است که معمولاً بنا به تجربه با درد شدیدی برای سرمایه داری همراه خواهد بود. دو انقلاب بزرگ سوسیالیستی گذشته هم در همین مقاطع و دوره های تاریخی پوست اندازی شکل گرفت. اینکه این پوسته جدید چه شکلی را خواهد گرفت امری نیست که امپریالیسم پاسخ آنها را آماده و از پیش در جیب خود داشته باشد بلکه این از دل ضروریتها و نیازهای بیرون می آید که هم تحت تاثیر عوارض زیر بنایی و روبنایی سیاستها و عملکرد خود در شکل گرفته و هم از کشاکش و تاثیرات مقاومت و مبارزات مردم جان به لب رسیده جهان و سنتز آن بیرون میاید و روندی است که سرنوشتش هنوز نوشته نشده است. ما این امر را حتی در دوره هائی که وحدت جامعه سرمایه داری وجه عمده را داراست و ظاهراً ثبات نسبی حاکم است مشاهده کرده و باز شاهدیم که چهار گوشه جهان در آتش سرمایه سوخته و تاریخ بارها بر برنامه ها و نقشه های از قبل آماده امپریالیستی و طرح های "خاورمیانه جدید" قدیم خط بطلانی کشیده است. ولی این به معنی زوال یا نابودی یا فروپاشی نظام سرمایه داری جهانی نبوده و سیالیت سرمایه هنوز بازیگوشی های تاریخی طولانی تری را حداقل خود برای خود در نظر گرفته است. سرمایه داری در تاریخ دو قرن گذشته بخوبی ثابت کرده است که توانائی و قابلیت آن را دارد که با وجود تمام تضادهای ذاتی اش هر بار و هر دوره دوباره پویش خود را باز تولید کرده و وارد دور جدیدی از شکل بهره کشی و سیادت طبقاتی شود. این شرایطی است که ما در آن قرار داریم و

حساسیت تاریخی آن برای روشنفکران و نیروهای کمونیست و پیشروی که در آن قرار دارند، وظایف بسیار سنگین تر و سرنوشت ساز تری را معین کرده است. این شرایطی است که ایستا نبوده و ابدی هم نخواهد بود. اگر ما در این شرایط و بستر فراهم شده تلاش نکنیم که خیزشها و شورشهای مردم را تا مرحله یک انقلاب واقعی به رهبری طبقه کارگر به پیش رانده و از پیچ و خمهای این راه پر فراز و نشیب به سرانجام برسانیم، سرمایه داری جهانی زحمت سرکوب یا به بیراهه بردن آنها را کشیده و هم اکنون نیز با جدیت و پشتکار فراوانی در حال انجام آن است!" (این قطعه را به تازگی اضافه کردم)

در خاتمه لازم است که یادآوری شود که اساس این نوشته **نفی مبارزات اقتصادی و رفاهی کارگران و تشکیلات مستقل آنان نیست**. بلکه هدف روشن سازی مقولات مبارزاتی مختلف طبقه کارگر است که در سطوح کمی و کیفی مختلفی رخ داده و ماهیت و محتوای هر کدام از این اشکال مبارزاتی را تجلی میدهد. هدف جلوگیری از قرار دادن یک وجه ابتدائی از مبارزات خود بخودی طبقه بعنوان وجه عمده و اساسی مبارزات طبقاتی پرولتاریاست که وظایف او و پیش آهنگانش را مشخص میکند. این سطوح مبارزاتی مختلف بوده که آگاهی به آنها خود یکی از مهمترین عناصر شناخت طبقه کارگر به منافع کلی و اهداف نهائی است. شناختی که او را از یک نیروی اجتماعی بالقوه به یک طبقه بالفعل برای گام برداشتن در امر تغییر و نجات و رهائی کل بشریت از هر گونه ستم و استثمار که تاریخ رسالت رهبری آن را به عهده او نهاده است، تبدیل میکند. هدف روشن ساختن نقش روشنفکران و پیشروان پرولتاریا در این روند پیچیده است که هر مرحله آن آکنده از گذرگاه های خطرناکی است که امکان سقوط به سراسیمگی انحراف و شکست موجود بوده و دقیقاً بر همین مبنا نقش روشنفکران آگاه طبقه و عنصر آگاهی در این مراحل جمعبندی شده است. تا فرصتی دیگر

...راوی

ششم اسفند ۱۳۸۹ برابر با بیست و پنجم فوریه ۲۰۱۱

توضیحات

۱- چه باید کرد- لنین- صفحه ۱۱۳

بخش اول - ۲ اسفند ۱۳۸۹

این نوشته در واقع مدتی قبل از شروع خیزشها و قیام های ستمدیدگان و زحمتکشان کشورهای عربی و شمال آفریقا و حوادث اخیر ایران تهیه شده بود که تحت تاثیر این خیزشهای پر شکوه می بایست مدتی را در انتظار می ماند. ولی در هر صورت یک بار دیگر این وقایع خوبی نشان داد که برای تدارک انقلابات پرولتری و سوسیالیستی، سیاست و تلاش برای کسب قدرت سیاسی و بیرون آمدن از دایره محدود مبارزات صنفی و اقتصادی بعنوان طبقه ای در خود برای امر رهبری کل جامعه ستمدیدگان و زحمتکشان در راس تمام فعالیتها و مبارزات پرولتاریا و پیش آهنگانش قرار داشته و بدون معطوف و آشنا ساختن ذهن و عمل پرولتاریا با این وظیفه تاریخی، حاشیه نشینی و دنباله روی در تاریخ روندی است که همچنان تداوم پیدا میکند. به علت طولانی بودن، مقاله در دو بخش انتشار می یابد. امیدوارم که در آستانه روز جهانی کارگر امسال این نوشته کمی به درک بهتر شرایط حساس جهان و ایران و وظایفی که بر دوش همه ماست، بکند.

کمیته هماهنگی، اعلان مواضع یا اعلام ورشکستگی

برای دید کامل و جامع تری از تفاوت این دو دیدگاه از درک مبارزه طبقاتی و انقلاب، پیشنهاد میکنم که در طی مرور این نوشته سعی کنیم چارچوبهای مباحثات تئوریک "چه باید کرد" و "دولت و انقلاب" لنین را بطور مشخص بعنوان معیارهایی که تاریخ و پراتیک انقلابات سوسیالیستی درستی و علمی بودن آنها را به منزله مبانی و اصول معتبر قابل سنجشی برای تعیین وظایف نیروهای انقلابی با هدف برپائی و تدارک انقلابات پرولتری ملل ستمدیده و تحت سلطه در عصر سرمایه داری امپریالیستی و روند انباشت جهانی سرمایه به اثبات رسانیده است، در نظر داشته باشیم. یقیناً در کشورهایی مانند ایران که نظم سرمایه داری بوروکراتیک آن، با به خدمت گرفتن استبداد مذهبی و دینی هیچ روزه ای را برای تنفس اکثریت عظیم توده های ستمدیده و زحمتکش در جامعه باز نگذاشته است، کماکان

میتوان این آثار بجای ماندنی را برای روشن کردن درک ذهنی تسلیم طلبانه اکونومیستی که امروزه هم در اشکل رنگارنگی ارائه می شود، قرار داد.

هدف پرداختن به مقاله ای است که اخیراً دوستان "کمیته هماهنگی برای کمک به ایجاد تشکل‌های کارگری" تحت عنوان "**مروری مختصر، بر وضعیت طبقه کارگر ایران و مواضع ما**" انتشار داده و در آن دوباره نسخه های کهنه رفرمیستی را به مثابه نوشداروی جنبش کارگری برای رهائی پرولتاریا و جامعه از ستم و استثمار فرموله کرده اند. هر چند ما در این نوشته با انکار پیشاپیش و حق به جانبانه این دوستان مواجه هستیم ولی در نهایت نتایجی را ارائه میدهند که حتی در مقایسه با اکونومیست هائی که با شعار «جنبه سیاسی دادن به مبارزات اقتصادی» در دوران لنین در برابر خط انقلابی وی صف آرائی کرده بودند نیز منفعل تر و بی خاصیت تر جلوه گر میشوند! کمیته هماهنگی با خارج کردن سیاست از برنامه هایش عملاً آن را برای خود و طبقه کارگر تعطیل و ممنوع اعلام کرده و بعنوان سبب سرخ شیطانی «کسانی که استفاده از تخیلات و پیش فرض‌های بغایت ذهنی و آسمانی خود را جایگزین واقعیت های سرسخت موجود نموده» معرفی میکند. انقلاب و کسب قدرت سیاسی بعنوان عاجل ترین مقوله و دغدغه پرولتاریا و نیروهای پیشآهنگش در هیچ کجای این مواضع دیده نمیشود و جای خود را به فعالیتهای اصلاحاتی درون ساختاری می سپارد. نقش سازمان انقلابیون حرفه ای طبقه و حزب کمونیست بعنوان عالی ترین تجلی تشکیلاتی طبقه کارگر انکار و با دگرریسی اکونومیستی، سندیکا و تشکلهای صنفی و قانونی و علنی جایگزین آن میشوند. سوسیالیسم علمی را به یک تابوی سیاسی تبدیل میکنند و عنصر آگاهی و آگاه از گنجینه تئوریکی مدون شده مبارزه طبقاتی پرولتاریا به مثابه راهنمای پراتیک انقلابی حذف و اوهام و خیالات ذهنی و آسمانی ترجمه میشوند! اما چطور و چگونه؟

برای روشنگری این مسئله به ارزیابی این "مواضع" اعلان شده می پردازیم تا ببینیم، آیا این نتایج، محصول «تخیلات و پیش فرض‌های بغایت ذهنی و آسمانی» مثنی «غوغاسالار» هستند که «در صدند تا از این طریق به کسب و کار خویش رونق دهند» یا شرح واقعیت عینی و وضعیت اسفناک این پیشروان دلسوخته جنبش کارگری؟ گرچه کمیته هماهنگی در این نوشته با تعویض مدام جایگاه خود گاه بعنوان اعضای ساده یک تشکل صنفی کارگری و گاه بعنوان نمایندگان پیش آهنگ طبقه و «فعالین و دلسوختگان جنبش کارگری» کار ارزیابی را کمی پیچیده میکند، اما من اینجا این دوستان را از منظر پیشروان و پیش آهنگان طبقه کارگر که با اهداف انقلاب پرولتری و برقراری دولت پرولتاریا فعالیت میکنند مورد ارزیابی قرار میدهم. امیدوارم که اینان نیز در این مورد مشکلی با این پیشفرض نداشته باشند و خود را در حرف هم که شده در زمره این فعالین بدانند. اگر هم با این پیش فرض به خطا رفته ام و اینان جایگاه خود را در محدوده فعالیت های علنی- قانونی و صنفی ارزیابی میکنند، پس شایسته است که این دوستان اهداف نهائی طبقه کارگر و نقش سازمان انقلابیون حرفه ای وی را از درون آن دایره تنگ جمعبندی نکرده و حداقل به وظایف صنفی و سندیکائی خود با جدیت بیشتری عمل کنند.

مخوش کردن آگاهی طبقاتی و جنبش سوسیالیستی با آگاهی خود بخودی و جنبش خودانگیزته

ریشه این معضل را باید در دیدگاه های فلسفی و طبعاً تئوریک کلان تری جست. یعنی آنجا که به درک درست و علمی از رابطه ماتریالیسم دیالکتیک و ماتریالیسم تاریخی نیاز بوده و باید به این پرسش پاسخ دهیم که آیا کمونیسم و جامعه کمونیستی بعنوان آلترناتیو هزاران سال جوامع طبقاتی در پایان کار نظام سرمایه داری در انتظار ما نشسته است و ما فقط نیاز بدان داریم که خود را لنگان لنگان در تاریخ به آن نقطه یا سرنوشت نافی برسائیم؟ نتیجه و سنتز و آینده اجتناب ناپذیر و ناگزیری که سرنوشتش را تضادهای درونی جامعه سرمایه داری و این شیوه تولید از پیش نوشته و در نهایت با جامعه بی طبقه نفی میشود؟ این ایستگاه شالوده ای است که در پاسخگویی به آن بسیاری از حاشیه نشینان تاریخ مشترکاً سوار اتوبوس آن میشوند و بعد که به تعیین وظایف خود بر بستر درکی مذهبی وار از حرکت تاریخ میرسند عمدتاً به دو شکل و چار چوبه تئوریک چپ و راست تقسیم شده و در ایستگاه های دیگری از مسیر پر پیچ و خم انقلاب خط خود را عوض میکنند. معمولاً جنبش کارگری بطور مشخص اغلب با شکل راست آن مواجه بوده و بنا به تجربه فعالیتهای منزوی جدا از توده (تروریزیم) برای کارگران بعنوان یک بخش و نیروی فعال بزرگ اجتماعی از تولید کنندگان ثروت، جذیبت خاصی نداشته و ندارد.

این حیظه عمل خوبی است که در پس آن معمولاً اکونومیسم میتواند پیراهن کارگر به تن کرده از پاپ هم کاتولیک تر شده و با تلاش برای جدا کردن این طبقه اجتماعی از بدنه کل جامعه به منزله نیروی در خود و برای خود و تقدس نمایی های ظاهراً کارگری دلسوزانه او را از وظیفه اصلی اش که تدارک و رهبری انقلاب و تغییر کل جامعه است، باز دارد. با هیاهوهای غیر واقعی از هر کاهی کوهی ساخته و از هر کوهی کاهی، و بجای "افشاگریهای سیاسی" و ترویج و تبلیغ سوسیالیسم علمی و آگاهی طبقاتی در بین صفوف پرولتاریا، به خاطر وجود شرایط «سر سخت موجود» پیشنهاد شکیبائی و برد باری و نوید زوال و فروپاشی خودبخودی نظم سرمایه داری را در آینده نامعلومی میدهند. درکی از تاریخ که بر پایه آن سوسیال دمکرات هائی مانند کائوتسکی و برنشتین و مارتینف و پلخانف و ووو به جاده روشنفکران بورژوازی کشیده شدند و برخی از آنان حتی تا منزلگه حمایت از جنگهای سرمایهداری امپریالیستی نیز تنزل پیدا کردند. آنان نیز تسلیم «واقعیت های سر سخت» زمانه خود شده بودند!

این حکایت امروز ما نیز هست و ما دوباره با همین دیدگاه تسلیم طلبانه روبرو هستیم! کمیته هماهنگی هم در کنار نمایندگان دیگری از این طیف به تکرار همان استدلال پرداخته و از همان منطق پیروی میکند. ما این خط را در طی تمام این اعلان مواضع شاهدیم و پیام دیگری را نمیتوان از آن استخراج کرد. نوشته با پرداخت کوتاهی از تاریخ گذشته جنبش کارگری که در واقع بزعم ایشان در تاریخ چند تشکل کارگری در چهار چوبهای فعالیتهای علنی خلاصه شده است و گویا اینان نیز گاهی خود را در این محدوده می یابند، نتایجی را به نام منافع کلی طبقه کارگر میگیرند که باید کمی دقیقتر به آنها پرداخت تا با روشن سازی جزئیات این مواضع، از توهم سازیهای منحرف کننده جلوگیری شود. اینان با قرار دادن محدوده بسیار تنگ و وجه مشخصی از مبارزه خودانگیزه و خودبخودی پرولتاریا به عنوان پلاتفرم تعیین وظایف کل طبقه و پیشروانش به خطای اساسی جهت دهنده ای دست میزنند. منظور، وجه ای از مبارزه پیوسته و مدام کارگران در درون و حیظه روابط کار و سرمایه برای شرایط بهتر فروش نیروی کار است که همیشه حتی بدون وجود تشکلات و سندیکاها و اتحادیه های کارگری هم صورت گرفته و میگیرد. این برخاسته از ماهیت عینی و وجودی وحدت و مبارزه تضاد و تقابل آشتی ناپذیر این دو نیروی اجتماعی در درون روابط و شیوه تولید سرمایه داری بوده و خود این تشکلات "مستقل" قاعدتاً محصول و انعکاس همین مبارزه پیوسته خود بخودی هستند. این اولین سطحی از مبارزه پرولتاریاست که در فرآیند کار صورت گرفته و اهداف آن در دایره حقوق بورژوائی و رفاهی و اصلاح شرایط کار انجام میگیرد. این "تغییر" نام ندارد، بلکه اصلاحات بیان واقعی و درست آن است. این هنوز آگاهی سوسیالیستی و طبقاتی نیست و نمیتواند هم باشد. مبارزه حق طلبانه اقتصادی (مقاومت در برابر سرمایه داران) شکل جنینی آگاهی است و نه خود آگاهی! یکی از دلایل برجسته این محدودیت بقول لنین: «به این علت ساده که تاریخ پیدایش ایدئولوژی بورژوازی به مراتب قدیمتر از ایدئولوژی سوسیالیستی است و به طور جامعه تری تنظیم گردیده است و برای انتشار خود درای وسائل به مراتب بیشتری است.» ۱

برای توضیح این امر می توان محدودیتهای تاریخی و طبقاتی، سیاسی و اجتماعی، قانونی و حقوقی بسیاری را نام برد که حداقل یک نیروی سوسیالیست باید از آنها آگاه بوده و شرایط مبارزات پرولتاریای ملل تحت سلطه را با دولتهای سرمایه داری این کشورها در عصر سرمایه داری امپریالیستی درک کرده باشد. امروز حتی در خود کشورهای امپریالیستی و سرمایه داری پیشرفته که داعیه دار بالاترین شکل دموکراسی بورژوائی برای مردم خود هستند، نیز شکل مبارزه طبقاتی دیگر از کانال قانون و اتحادیه ها و سندیکاهائی که خود به بخشی از دستگاه عریض و طویل دولتی برای اداره جامعه تبدیل شده اند امری ناممکن به نظر میرسد.

«شعور سیاسی طبقاتی را فقط از بیرون مبارزه اقتصادی و از بیرون مدار مناسبات کارگران با کارفرما میتوان برای کارگر آورد. رشته ای که این دانش را فقط از آن میتوان تحصیل نمود رشته مناسبات تمام طبقات و قشرها با دولت و حکومت و رشته ارتباط متقابل بین تمام طبقات میباشد» و در نتیجه: «از این رو به پرسش "چه باید کرد" تا به کارگران دانش سیاسی داده شود؟ نمیتوان این پاسخ را داد که "باید به میان کارگران رفت" پاسخی که پراتسین ها بخصوص پراتسین هائی که متمایل به اکونومیسم هستند در اکثر موارد به آن اکتفا می نمایند. برای اینکه به کارگران دانش سیاسی داده شود، سوسیال دموکراتها باید میان کلیه طبقات اهالی بروند و باید دستجات ارتش خود را به تمام اطراف روانه سازند.» ۲ - تاکیدات از لنین

اما کمیته هماهنگی که از "کمپین مالی در حمایت از کارگران زندانی نیشکر هفت تپه" بسیار شوق زده شده است، شتابان خط بطنی به تجارب ۱۶۰ سال مبارزه طبقاتی پرولتاریا در تاریخ کشیده و عنوان میکنند:

«... طبقه کارگر، اگر به نیروی اراده، آگاهی و یکپارچگی طبقاتی خود اتکا داشته باشد، قادر خواهد بود که مشکلات و مصائبی را که صاحبان سرمایه و عوامل ریز و درشت آنان، بر سر راه این طبقه، جهت دست یابی به یک زندگی بهتر و ایجاد دنیایی فارغ از ستم و بهره کشی ایجاد می کنند، یکی پس از دیگری کنار بزند و بر آن ها فائق آید. این اقدام، همچنین بیانگر این واقعیت بود که کارگران می توانند صرفاً به نیروی طبقاتی خود متکی بوده و نیاز به حمایت هیچ یک از تشکل ها و نهاد های فریبکار و وابسته ای، که فقط و فقط به دنبال اهداف و منافع ضدکارگری و طبقاتی خود می باشند، نداشته باشد.» تاکیدات از من یا در پیام آخرین خود بطور روشنتری عنوان میشود که:

« "کمیته هماهنگی برای کمک به ایجاد تشکل های کارگری" از جمله تشکل هایی بوده که همواره از همکاری و همبستگی کارگری استقبال کرده است. ما به عنوان یکی از تشکل های موجود در جنبش کارگری، با تمام مشکلات و موانع، کاستی ها و ضعف ها، ضمن دفاع از اهداف و منافع کل طبقه کارگر، برای تقویت این انگیزه که کارگران با اتکا به نیروی خود می توانند تشکل های خود ساخته را ایجاد کنند، تلاش می کنیم.» تاکید از من

شاید اینجا این توهم ایجاد شود که کمیته هماهنگی با ذکر «ضمن دفاع از اهداف و منافع کل طبقه کارگر» چیزی فرای این تشکلات مستقل علنی یا علنی- قانونی را در نظر دارند. ولی وقتی بالاتر طرح ایجاد دنیایی فارغ از ستم و بهره کشی صرفاً به اتکای نیروی خود کارگران را ارائه میدهند و اهداف خود را بعنوان فعالین پیشرو و دلسوخته کارگران، کمک به فراهم سازی ابزار رسیدن به این اهداف که همان ساختن تشکلات مستقل و علنی- قانونی طبقه کارگر است، اعلام میکنند دیگر جایی برای حدس و گمانه زنی باقی نمی ماند و ما شاهد تبدیل شدن یکی از ابتدائی ترین اشکال و ابزار مبارزات تردیونیونی طبقه کارگر به نوشداروی رهایی و «ایجاد دنیایی فارغ از ستم و بهره کشی» میشویم و در این راستا طبیعتاً «وظایف فعالین دلسوخته» آن نیز تبیین می نمایند. هر چه تلاش شد که جمله یا اشاره ای را در ارتباط با آن «اهداف نهائی» برای جلوگیری از این نتایج در این نوشته پیدا کنیم، تیرمان به سنگ خورد و به جز اشاعه اکونومیسم ناب و عریان هیچ نیافتیم. در قربانگاه اکونومیسم این اهداف نهائی هستند که باید فدای نتایج محسوس قابل حصول و برنامه های کوتاه مدت بشوند و در آستانه سازش طبقاتی گردن زده شوند. این انقلاب است که باید در پس اهداف رفرمیستی و منافع آبی و روزمره گام پس نهاده و لنگان در آخر صف این دلسوختگان جای گیرد. آنچنان شتابان طبقه کارگر را به دامن تابعیت از سیاست های بورژوائی میکشاند تاروی که دیگر حتی تصور انقلاب هم از چشم انداز های آنها ناپدید شده و تبدیل به رویایی دست نیافتنی شود.

حقوقی مانند «برخورداری از بیمه های اجتماعی، به ویژه بیمه بیکاری و اختصاص آن برای همه بیکاران آماده به کار؛ داشتن حق اعتصاب و آزادی بیان، نشر، تجمع، راهپیمایی، تحصن و حق ایجاد تشکل های آزاد و مستقل کارگری؛ تعطیلی و برسمیت شناختن اول ماه مه، روز جهانی کارگر و حق برگزاری مراسم بزرگداشت این روز توسط خود کارگران» خواستهای سوسیالیستی نیستند و آگاهی به این حقوق هم آگاهی طبقاتی نام ندارد. این خواستها در چار چوبهای نظام موجود در راستای رفم شرایط موجود حرکت میکنند و در عالی ترین شکل آن از زبان تشکلات مستقل اقتصادی و صنفی طبقه کارگر بیان میشوند. حرکت و جنبشی که بر مبنای این خواستها شکل میگیرد طبیعتاً جنبشی بورژوائی بوده که تا جنبش سوسیالیستی و مبارزه همه جانبه "سیاسی- اقتصادی- تنوریکی" هنوز فرسنگها فاصله دارد. اینان خواستهای تردیونیونی و به عبارت دیگر سیاستهای بورژوائی طبقه کارگر هستند که در مدار چانه زنی برای فروش بهتر نیروی کارش و بالا و پائین آوردن نرخ استثمار و ارزش اضافی صورت میگیرد. وی برای این مرحله از مبارزاتش که در واقع از سفره های خالی و نیمه خالی و چهر های پژمرده خانواده و ستمهای بی امان روزمره سرمایه برای سود بیشتر نشأت میگیرد، به سوسیال دمکراتهای انقلابی و نیروی پیشاهنگش نیازی ندارد. مقاومت های حق جویانه همیشگی آنها در برابر سرمایه داران که در اشکال گوناگونی متظاهر میشوند، خود بهترین گواه بر این امر است. (گرچه این دوستان غیر مستقیم تلاش دارند از این مبارزات صنفی و اقتصادی حق طلبانه خود انگیزه کارگران برای خود کسب اعتبار کرده و آنها را نیز در زمره تاریخ مبارزات درخشان خود ثبت و کرده و حق پاتنت آن را برای خود حفظ و نگهداری کنند.) این خلط مبحثی است که دوستان کمیته هماهنگی انجام داده و آن را بعنوان «خواستهای طبقاتی کارگران» که «نشان از آگاهی» این طبقه داشته و میتواند «کمک موثری در راه دستیابی این طبقه، به مطالبات و اهداف نهایی و طبقاتی شان باشد.» تعریف میکند!

البته از آنجا که کمیته هماهنگی حتی یک بار هم در نوشته خود **سوسیالیسم علمی** را بعنوان آلترناتیوی در برابر این «سرمایه دار بد طینت» قرار نداده و هیچ آدرسی و نشانی از آن به کارگران نمیدهد و آگاهانه این «نشان از آگاهی» را در پرده ابهام باقی میگذارد، ناچاراً باید از لابلای موارد مختلفی در نوشته، نتیجه گیری های اصلی این دوستان را بیرون کشیده و روشن ساخت. نتایجی که بیان رد نقش آگاهی، تئوری و سیاست بوده و به هر بند پوسیده «رنالیستی» آویزان شده تا این مقولات را از طبقه کارگر سوا سازد. **سیاست** تابوی است که فقط محصول «تخیلات و پیش فرض های بغایت ذهنی و آسمانی» مثنی عناصر فرصت طلب بوده که میخواهند آن را جایگزین «واقعیت های سرسخت موجود» کنند.

آگاهی طبقاتی سوسیالیستی فقط شرح واقعیات موجود نیست بلکه یافتن راه کردها و راه حل هائی است که به تغییر این واقعیات میانجامد. یعنی حتی توضیح درست واقعیات موجود (که این دوستان حتی در این مرحله کارنامه خوبی برای ارائه کردن ندارند) به تنهایی هنوز آگاهی طبقاتی سوسیالیستی نیست که طبقه کارگر برای امر رهبری و تغییر جامعه بدان نیاز دارد. نیاز مبرم او به آن آگاهیست که به روابط متقابل تمام طبقات و اقشار جامعه سرمایه داری پرداخته و قادر است با تجزیه و تحلیل دینامیسم و مکانیسم نظم اداره کننده جامعه، به صفوف مختلف مردم زحمتکش و ستمدیده و دشمن قدر طبقاتی اش نگاه عمیقتری انداخته و به پتانسیلهای مثبت و منفی آنها پی ببرد. آگاهی واقف ساختن طبقه کارگر به ستمهای چند جانبه ای است که به زنان بعنوان محرومترین بخش از ستمدیدگان و زحمتکشان جامعه، وارد شده و آنان را با همه این اشکال ستم و استثمار که بعضاً خود کارگر مرد نیز در آن نقش دارد، آشنا ساخته و دم خروس مردانه دلسوختگان را از زیر قبای پدرا نه آنان آشکار میسازد. آگاهی که از دایره مرزهای درونی خود و جامعه اش نیز بیرون رفته و با نگاهی جهانی به طبقه و انقلاب و نظام سرمایه داری، شایستگی رهبری کل ستمدیدگان و زحمتکشان جهان را برای امر رهائی بشریت از هر گونه ستم و استثمار پیدا میکند. این آگاهی نمیتواند از طریق مشاهدات حسی و عینی از درون مبارزات خودانگیخته و خودبخودی رفاهی و اقتصادی روزمره کارگران حاصل شود. **این آگاهی باید آموزش داده شده و آموخته شود.** این وظیفه اصلی و مرکزی پیشروان و روشنفکران انقلابی طبقه کارگر است که باید بدون وقفه و مداماً آن را بصورت محور اصلی فعالیتهای خود مد نظر داشته و آن را بوسیله سازمان انقلابیون حرفه ای کمونیست و تمام نیروهای انقلابی و ابزار موجود در بین کارگران تبلیغ و ترویج کنند. این اهداف نهائی پرولتاریاست که هیچ سخنی از آن گفته نمیشود و به جایش آن ذهنیتی تبلیغ و ترویج میشود که گاهی نیز برای اثبات فعالیتهای صلح طلبانه و «غیرامنیتی» تا گرفتن مرخصی چند روزه از بازداشت به بهانه شرکت در مراسم عزادری امام شیعیان نیز تنزل پیدا میکنند. ببینیم لنین در این رابطه چه میگوید:

« هر گاه کارگران در وقایع و حوادث مشخص سیاسی و حتی روزمره (یعنی دارای جنبه فعلی) یاد نگیرند **هر یک** از طبقات دیگر جامعه را در **تمام** مظاهر حیات فکری، اخلاقی، سیاسی شان مورد مشاهده قرار دهند، هرگاه آنها یاد نگیرند تجربه و تجلی ماتریالیستی و ارزیابی ماتریالیستی را عملاً در **تمام** جوانب فعالیت و حیات تمام طبقات و قشرهای و دستجات اهالی به کار برند- در این صورت معرفت تدوه های کارگر نمیتواند معرفت حقیقتاً طبقاتی باشد. کسی که توجه و حس مشاهده و ذهن طبقه کارگر را فقط و فقط و حتی در اکثر موارد به خود وی معطوف میدارد سوسیال دمکرات نیست، زیرا طبقه کارگر برای این که خود را بشناسد باید به مناسبات متقابل **کلیه** طبقات جامعه معاصر وقوف کامل و از آن تصور روشنی داشته باشد.» ۳- تاکیدات از لنین

اما کمیته هماهنگی عملاً خط بطلانی بر تمام آنها کشیده و با رد لنینیسم و مبارزه بی امان او علیه اکونومیسم و رفرمیسم در جنبش کارگری، خواستهائی را که بطور بارزی نماینگر حقوق اولیه بورژوائی طبقه کارگر در محدود های قانون دولت بورژوازی و حتی حکومتهای مطلقه ای مانند جمهوری اسلامی است، بعنوان "خواستهای طبقاتی" کارگران تعریف میکند. این دوستان آگاهانه یا غیر آگاهانه تا سطح یک منتقد لیبرال نزول کرده و به طبقه کارگر پیشنهاد میدهند که با مبارزه برای خواستههای صنفی و رفاهی خود «خواستار تغییر وضعیت موجود و ایجاد زندگی بهتر و انسانی تر برای خود و آحاد جامعه» شوند! عجبا گویا تا کنون کارگران و مردم دارای زندگی انسانی بوده که اکنون فقط یک "تر" باید درجه و اندازه "انسانی" بودن آن را کمی بالاتر بکشند! این بازی با کلمات و الفاظ نیست، شاید در نگاه اول این یک لغزش در فرموله کردن آن به نظر برسد، ولی وقتی ما با خواستههای جمعیندی شده که به نمایندگی از طبقه کارگر مطرح میشود نگاه میکنیم متوجه میشویم که در اصل این بیان واقعی درک این دوستان از مبارزات طبقاتی کارگر در مقابل دولت سرمایه داران است که به این شکل اصلاحاتی مطرح میشود. نتیجه منطقی این اعلان موضع این است که اگر

دولت رفاهی بورژوائی "کیزی" مآبی روزی دوباره این خواستهای طبقه را برآورده ساخته و با به رسمیت شناختن حق اعتصاب و بیمه و حق برگزاری روز جهانی کارگر وووو موافقت کند، آن «زندگی بهتر و انسانی تر» بوقوع پیوسته و پرولتاریا و پیشروان دلسوخته آنان راضی و خشنود به «اهداف نهائی» خود میرسند و لابد فردا هم در پارلمانهای این دولتهای انسانی تر شده به ارائه برنامه ها و طرح های این بار "انسانی تر"ی دست میزنند!

کمینه هماهنگی با ضد و نقیض گوئی در ترسیم تضاد آشتی ناپذیر این دو طبقه آنچنان سر در گم شده که از طرفی برای تعارفات همیشگی اشاره به «ضدیت منافع این دو طبقه» میکند و از طرف دیگر با بالا بردن دست خود در برابر دولت سرمایه داری و اعلان بی گناهی و معصومیت از هر گونه «بهانه های امنیتی و واهی، تحت عناوین به اصطلاح تشویش اذهان عمومی و اقدام علیه امنیت کشور و ترندها و بهانه هایی از این دست» شکوه و گلایه سر داده و با تشریح شفافیت مبارزاتی خود در آستانه قانون و نظم بورژوازی سوگند بریت از هرگونه اقدام غیر امنیتی برای تشویش اذهان عمومی میخورند! باید پرسید که کدام یک از این دو مواضع شما بیان حقیقت است و کدام تبلور دیدگاه های واقعی شماست؟ اگر این ضدیت آشتی ناپذیر واقعیت دارد و بیان دیدگاه واقعی شماست که مبارزات سیاسی، اقتصادی، تئوریک طبقه کارگر و پیشروانش نیز در این راستا تعریف شده و حقیقتاً اقدامی علیه امنیت نظام سرمایه داران و تشویش افکار عمومی بوده و این نه تنها "واهی" نیست بلکه بیان حقیقت عینی این تضاد آشتی ناپذیر و ماهیت دولت طبقاتی سرکوبگر سرمایه داری است و این انکارها و سوگند بیگناهی ها در آستانه این دولت دیگر چه معنایی دارد؟ باز لنین را شاهد گرفته و با کمال پوزش نقل و قول طولانی را از او میشنویم:

«اکنون میستهای ما از آن جمله "رابوچیه دلو" موفقیت خود را مدیون آن بودند که خود را به رنگ کارگران عقب افتاده در میآورند ولی کارگران سوسیال دمکرات، کارگران انقلابی تمام این استدلال ها را در باره مبارزه برای خواست هائی که "وعده های محسوسی میدهند" و غیره را با خشم و نفرت رد خواهند کرد. زیرا او فهمیده است که این نیز یکی از شقوق همان قصه های کهنه اضافه شدن یک کوپک به یک روبل است جنبش کارگری به ناصحین خویش..... خواهند گفت: بیهوده در تشویش هستید آقایان، شما با مداخله در کاری که ما خود از عهده آن بر می آیم خیلی به خودتان زحمت میدهد ولی از انجام وظایف حقیقی خود سر می پیچید. آخر این هیچ عاقلانه نیست که میگوید وظیفه سوسیال دمکراتها این است که به همان مبارزه اقتصادی جنبه سیاسی بدهند، این فقط ابتدای کار است و وظیفه عمده سوسیال دمکراتها این نیست زیرا که در تمام جهان و از آن جمله در روسیه هم اغلب خود پلیس کارش این شده است که به مبارزه اقتصادی جنبه سیاسی بدهد و کارگران خودشان رفته رفته این موضوع را درک میکنند که حکومت پشتیبان کیست. آخر "مبارزه اقتصادی علیه کارفرمایان و حکومت" در بسیاری از نقاط دور افتاده روسیه به توسط خود کارگران صورت میگیرد که موضع اعتصابات را شنیده لیکن از سوسیالیسم تقریباً چیزی به گوششان نخورده است..... ما خودمان در فعالیتهای روزمره سندیکائی و کوچک خود این خواستهای مشخص را اغلب بدون هرگونه کمک روشنفکران مطرح میکنیم. ولی جنبش فعالیتی ما را قانع نمیکند، ما بچه نیستیم که بتوان با یک قلیه ای سیاست "اقتصادی" سیرمان کرد، ما میخواهیم آن چه را که دیگران میدانند ما هم بدانیم، ما میخواهیم با همه جوانب حیات سیاسی مفصلاً آشنا شویم و فعالانه در همه و هر گونه واقعه سیاسی شرکت نماییم. برای این کار لازم است که روشنفکران آنچه را ما خودمان از آن آگاهیم کمتر تکرار کنند و بیشتر از چیزهائی برای ما صحبت کنند که هنوز نمیدانیم و شخصاً از تجربه فابریکی و اقتصادی خود هیچ وقت نمیتوانیم بدانیم یعنی: از دانش سیاسی. این دانش را شما روشن فکران میتوانید به دست آورید و شما موظفید آن را صد و هزار بار زیادتراً از آن چه که تا به حال به ما رسانیده اید به ما برسانید و ان هم نه تنها به شکل مباحث و رسالات و مقالات (که اکثرأ- ببخشید اگر بی پرده صحبت میکنم! خسته کننده است) بلکه حتماً به شکل افشاگریهای جاندار آن اعمالی که حکومت و طبقات فرانروای ما در حال حاضر در تمام شئون زندگی انجام میدهند. بفرمائی این وظیفه خود را با صرف قوای بیشتری انجام دهید و راجع به "افزایش فعالیت توده کارگر" قدری کمتر حرف بزنید. فعالیت ما به مراتب بیشتر از آن است که شما تصور می نمائید ما قادریم با مبارزه آشکار خود در خیابانها حتی از آن خواستهائی که وعده هیچ "نتایج محسوسی" را نمیدهد پشتیبانی کنیم! و کار شما نیست که فعالیت ما را "زیادتر کنید" چون همان خود شما نیستید که فعالیت تان کافی نیست. در برابر جریان خود بخودی کمتر سر فرورد آورید و قدری بیشتر در فکر افزایش فعالیت خودتان باشید آقایان!» ۴- تاکیدات از لنین

گرچه نقل و قول طولانی بود ولی آیا این شرح سرگذشت جنبش کارگری و شرایط امروز ما نیست که لنین بیش از صد سال پیش به این روشنی آن را ترسیم کرده و با تمسخر این ایده های تقلیل گرایانه را به سخره میکشد؟ تا فرصتی دیگر

...راوی

دوم اسفند ۱۳۸۹ برابر با بیست و یکم فوریه ۲۰۱۱

توضیحات

- ۱- چه باید کرد- لنین- صفحه ۶۵
- ۲- چه باید کرد- لنین- صفحه ۱۱۲
- ۳- چه باید کرد- لنین- صفحه ۱۰۰
- ۴- چه باید کرد- لنین- صفحه ۱۰۵-۱۰۶